



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

ضمیمه
16

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود 11 سپتامبر 2007 - 20 شهریور 1386

ویژه 11 سپتامبر

نوشته هائی از منصور حکمت در باره واقعه 11 سپتامبر

* اطلاعیه حزب در 11 سپتامبر 2001

مصاحبه با منصور حکمت در باره 11 سپتامبر

پایان دادن به تروریسم کار ماست!

* جهان بعد از 11 سپتامبر؛

* بخش اول، جنگ تروریستها

* بخش دوم، "جهان متمدن" کجاست؟

* بخش سوم، افول اسلام سیاسی

* بخش چهارم، پس از افغانستان



یادداشت سردبیر

سیاوش دانشور

شش سال از واقعه تروریستی 11 سپتامبر گذشت. هر ناظر سیاسی منصف و بی غرض اگر صحنه دنیا را در این شش سال نگاه کند، روندهای سیاسی و کشمکش دو اردوی تروریستی و مشقاتی که برای مردم جهان ببار می آورند را نگاه کند، حقانیت تزه های منصور حکمت را در این مجموعه مقالات ناتمام میبیند.

دنیای بعد از 11 سپتامبر، دنیای عمیقا متفاوتی با دوره پیش است. جنگ و کشمکشی که در چهارچوشه جهان آغاز شد، و امروز نفس مردم اروپا و امریکا را در نیویورک و بالی و لندن و پاریس و ... حبس کرده است، قبل از 11 سپتامبر حتی قابل تصور هم نبود. این واقعه بر روندها و معادلات سیاسی جهانی و منطقه ای و کشوری تأثیرات عمیق گذاشت. زندگی و امنیت و امروز و فردای مردم در هاله ای از ابهام فرو رفت. شلشلول بندها و گانگسترها و تروریستها میدان دار شدند و جهان در واپسگرایی و اختناق و نقض حقوق مدنی و ارتجاع غرق شد. 11 سپتامبر در عین حال ضرورت و مبرمیت عروج کمونیسم کارگری و راه حل سوسیالیستی را صد چندان تاکید کرد. بیش از پیش معلوم شد که جهان بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم، و بدون "خطر" سوسیالیسم به یک منجلاب تبدیل میشود!

در سالروز 11 سپتامبر تلاشمان را برای سازماندهی کمونیستی بشریت متمدن برای مقابله با تروریسم دولتی و غیر دولتی گسترده تر کنیم! *

کمونیسم کارگری جنبشی برای تغییر در زندگی انسان امروز است!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



اطلاعیه حزب

بمناسبت 11 سپتامبر 2001

جنایت تروریستی علیه مردم آمریکا را محکوم می کنیم

اقدام تروریستی امروز علیه مردم آمریکا جهان را بهت زده کرده است. در یک عملیات شنیع ضد بشری، چهار هواپیمای مسافربری را ربودند تا آنها را، همراه سرنشینانشان، بعنوان بمب و موشک به هدف بکوبند. دو آسمانخراش عظیم را در مرکز نیویورک، به تلی از خاک بدل کردند و دهها هزار نفر ساکنین آن را بخون کشیدند. این یک فاجعه عظیم است. یک نسل کشتی تمام عیار است. حزب کمونیست کارگری ایران این جنایت کم سابقه علیه بشریت را محکوم میکند و همدردی عمیق خود را با همه قربانیان این فاجعه اعلام میکند.

واقعیت اینست که تروریسم اکنون دیگر به یک رکن ثابت جدال و کشمکش دولت ها و جنبشهای ارتجاعی در جهان امروز بدل شده است. دارند ما را با این تصاویر خو میدهند. جنایات تروریستهای دولتی و غیر دولتی، از ناتو و اسرائیل و ایران و عراق و افغانستان، تا گروههای مختلف جنبش کثیف اسلامی، در صدر اخبار هر روز جهان است. فاجعه نیویورک نشان داد که اکنون دیگر نسل کشتی و در خون غرق کردن مردم در چنین ابعادی نیازی به حکم و فرمان دولتی ندارد. این، در عصر ما، در توان هر سکت و گروه کوچک متعصب نیز هست. فاجعه نیویورک، حلقه ای در تشدید این مسابقه تروریستی است. باید به این روند خاتمه داد.

حزب کمونیست کارگری ایران بشریت آزاده و متمدن و همه آزادیخواهان و انساندوستان جهان را به یک مبارزه مستقل با تروریسم، اعم از دولتی و غیر دولتی، فرامیخواند.

حزب کمونیست کارگری ایران

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ - ۲۰ شهریور ۱۳۸۰



منصور حکمت

پایان دادن به تروریسم کار ماست!

گفتگو با انترناسیونال هفتگی درباره حملات
تروریستی علیه آمریکا

قرار میدهد. اینکه کدام سازمان اسلامی و یا چه ترکیبی از سازمانها و دولتها پشت این حمله بوده اند مهم تر است. ابعاد عملیات، وجود ۴ تیم با چهار خلبان آموزش دیده برای پرواز هواپیماهای مسافربری که آماده خودکشی بوده اند، نشان از یک طرح دراز مدت ۴-۵ ساله دارد. اینکه سرنخی از چنین طرح بزرگ و دراز مدتی به سازمانهای جاسوسی غرب درز نکرده، حاکی از این است که منابع اطلاعاتی دولتهای غربی در درون این جریان نفوذ زیادی نداشته اند، و اینهم به خارج از آمریکا و اروپا اشاره میکند. با اینحال با قطعیت نمیتوان درباره عواملان و علل این حمله اظهار نظر کرد. دولت آمریکا و رسانه ها اساسا روی گروه بن لادن متمرکز شده اند.

هفتگی: مقامات آمریکا صحبت از انتقام و تنبیه تروریستها و کشورهای طرفدار تروریسم میکنند. بن لادن مورد اتهام است و میگویند اگر طالبان وی را تحویل ندهد احتمالا به افغانستان حمله میکنند. نظر شما در اینمورد چیست؟

منصور حکمت: بنظر من آمریکا و ناتو قطعا به یک عملیات بزرگ خشونت آمیز دست میزنند. نه لزوما و یا اساسا برای تنبیه عاملین این واقعه، که ممکن است اصولا در تیررس آمریکا نباشند، بلکه برای قدرتمندی در سطح جهانی و همینطور بدلیل فاکتورهای روحی و روانشناسانه داخلی در خود آمریکا. آمریکا میان یک راه سیاسی موثر برای مقابله با تروریسم ضد آمریکایی و یک راه نظامی بیخاصیت، حتما دومی را انتخاب میکند. چون تبیین آمریکا از خودش و از ابرقدرتی خودش، بر قدرت نظامی آن بنا شده.

هفتگی: در اثر حملات تروریستی و انتحاری به آسمانخراشهای مرکز تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن هزاران نفر از مردم آمریکا جانشان را از دست دادند. موضع حزب کمونیست کارگری ایران در قبال این واقعه چیست؟

منصور حکمت: حزب کمونیست کارگری فورا اطلاعیه ای در این باره صادر کرد. ما این اقدام را بعنوان یک جنایت عظیم علیه بشریت، یک نسل کشتی تمام عیار محکوم میکنیم. دل ما با مردم به خون کشیده شده آمریکاست و عمیقا در اندوه آنها شریکیم. سازمانها و دولتهای مرتجع تروریسم را به گوشه ثابت زندگی در عصر ما تبدیل کرده اند. ما معتقدیم میشود و باید به نیروی مردم به تروریسم، اعم از دولتی و غیر دولتی خاتمه داد. برای ما روشن است که این واقعه، علاوه بر ابعاد باورنکردنی جنایتی که مستقیما صورت گرفته است، تازه مقدمه اوجگیری بیشتر مسابقه تروریستی در سطح جهان است. یک روز سیاه، پیش درآمد مصائب بیشتر. فراخوان ما به مردم اینست که به میدان بیایند و دنیا را خود بدست بگیرند. باید جهان را از دست بمب گذار ها و ژنرالها درآورد.

هفتگی: این اقدام تروریستی توسط کی انجام شده و چه هدفی را دنبال میکند؟

منصور حکمت: هنوز حقایق این ماجرا روشن نشده است. احتمالات گوناگونی میتواند وجود داشته باشد. در ماجرای اوکلاهما سرعت معلوم شد که محافلی از راست افراطی در خود آمریکا مسبب آن فاجعه بودند. اما اینبار از قرائن چنین بر میآید که یک جریان اسلامی پشت این جنایت بوده است. خصلت انتحاری عملیات، این واقعه را در سنت جریان اسلامی

پایان دادن به تروریسم کار ماست...

در مورد ابعاد عکس العمل آمریکا هنوز قطعیتی وجود ندارد. فکر نمیکنم خودشان بمب انداختن و موشک زدن از راه دور به شهرها و مناطقی از افغانستان را اقدامی کافی بدانند. اگر طالبان بن لادن را تحویل بدهد، شاید ابعاد نظامی عکس العمل آمریکا محدود بماند. اما در غیر اینصورت قاعدتا نوعی اشغال نظامی و پیشروی زمینی در افغانستان یا حتی در عراق را در دستور میگذارند. این خیلی چیزها را عوض میکند. چهره سیاسی دنیا عوض میشود.

هفتگی: در عکس العمل های اولیه به این واقعه در خود آمریکا از ضعفهای امنیتی و اطلاعاتی صحبت شده است. بطور واقعی در خاک آمریکا به ساختمان وزارت دفاع و مهمترین مرکز مالی حمله شده و تعداد زیادی مردم قربانی شده اند. تاثیر این واقعه روی موقعیت آمریکا در جهان بعنوان ابر قدرت چیست، آمریکا برای جلوگیری از افت موقعیت خود چه اقداماتی ممکن است انجام دهد؟

منصور حکمت: بنظر من اتفاقا این تروریسم به نفع تثبیت چهره آمریکا بعنوان یک ابر قدرت کار میکند. ابر قدرتی آمریکا امری است که در برابر قطب های اقتصادی و سیاسی و نظامی دیگر در جهان سرمایه داری تعریف میشود و نه در برابر افغانستان یا عراق و یا جهاد اسلامی و حماس. ابر قدرتی آمریکا به معنی فعال مایشانی اش در جهان است و نه نفوذناپذیر بودن فرودگاهها و نسوز بودن ساختمان هایش. و فضای امروز جهان، پس از این واقعه، درست مانند دوران پس از اشغال کویت توسط عراق، فضای ابراز وفاداری مجدد قدرتهای دیگر غربی به آمریکا و تسلیم به تمایلات سیاسی و نظامی هیات حاکمه آمریکاست. این جنایت تروریستی به آمریکا یک چک سفید برای دخالتگری نظامی در هر جای دنیا و تاکید مجدد بر

نیست. سکولاریسم و عدالت طلبی در هر دوسوی این کشمکش باید بر قوم پرستی و مذهب چیره بشود، تا صلح ممکن بشود. مساله فلسطین راه حل نظامی ندارد. اعراب بر نمیدارد. در نتیجه نهایتا تا نگرش دو جامعه نسبت به هم و صف بندی سیاسی میان چپ و راست در درون هر دو تغییر نکند، مساله بجای خودش میماند.

هفتگی: در تبلیغات تاکنونی مدیای غربی این حملات تروریستی را تقابل با دموکراسی تعریف کرده اند و بعضی از "کشورهای اسلامی" را بنوعی در این تقابل گذاشته اند، آیا این ممکن است به رشد راسیسم در غرب دامن بزند؟

منصور حکمت: در رسانه های غربی رجعت محدودی به تزه های "نبرد تمدنها"ی هانتینگتون را شاهد بوده ایم. اینکه این یک جدال "تمدنی" است، حمله ای است به "روش زندگی" غربی و به دموکراسی و غیره اینجا و آنجا شنیده میشود. اما حرکت بستر اصلی جامعه، و حتی خود سخنگویان دولت آمریکا، گواه این است که یخ این دیدگاه نمیگردد. من نگران عروج راسیسم در پی این ماجرا نیستم. راسیستها حتما مدتی فعال تر میشوند و تحریک میکنند، اما جامعه غربی پشیمان میزند. برعکس، بنظر من مردم آمریکا، تا آنجا که از دور میشود فهمید، وقار و انسانیت تحسین برانگیزی در برابر چنین فاجعه تکان دهنده ای از خود بروز داده اند. بنظر من مردم آمریکا حتی یک عکس العمل نظامی بلا تبعیض از دولت آمریکا علیه مردم خاورمیانه را بسادگی نخواهند پذیرفت. این واقعه بزرگ تر از آن است که با کلیشه های رایج و پروپاگاندا بشود سراغش رفت. در نتیجه بنظر من جامعه غربی به این واقعه برخورد پیچیده تر و بالغ تری خواهد کرد. تکنولوژی ارتباطاتی امروز در جهل نگاهداشتن مردم و تعصب خوراندن به آنها را دشوار تر

کرده است. همان تلویزیونی که فاجعه نیویورک را جلوی چشم جهان میگرد، انهدام کابل را هم منعکس میکند. و کسی که بر فاجعه نیویورک اشک ریخته باشد، نخواهد توانست بسادگی برای تکرارش در کابل هورا بکشد.

هفتگی: در اطلاعیه حزب اشاره شده فاجعه نیویورک حلقه ای در تشدید یک مسابقه تروریستی است، مسابقه ای که اکثر دولتهای جهان از یک طرف و جنبش های ارتجاعی و بویژه اسلامی از طرف دیگر در آن شرکت دارند. چگونه به این مسابقه باید افسار زد و بنظر شما حزب کمونیست کارگری چه نقشی باید در مبارزه علیه تروریسم ایفا کند؟

منصور حکمت: پایان دادن به تروریسم کار ماست. کار مایی که برای برابری حقوق و حرمت انسانها و به کرسی نشاندن ارزش آنها تلاش میکنیم. تروریسم دولتی را با بزیر کشیدن دولتهای تروریست باید خاتمه داد. تروریسم غیر دولتی را باید با پایان دادن به مشقات و تبعیضات و استثمار و اختناق که انسانها را به استیصال سوق میدهد و قربانی جریانات و سازمانهای مرتجع ضد بشری میکند، از بین برد. با افشای مذهب، قوم پرستی، نژاد پرستی و هر ایدئولوژی منحنی که برای انسان احترام قائل نیست. پاسخ ما مبارزه برای ایجاد جوامع باز و آزاد و برابر است که در آن آدمیزاد و جان و حرمت و آسایشش ارزش داشته باشد. حزب کمونیست کارگری و احزابی نظیر ما، با هر دو سوی این مسابقه تروریسم مقابله میکنند. با دولتهای مرتجع و با جنبشها و احزاب مرتجع. اما فعلا چهره جهان را آنها ترسیم میکنند. ما و احزابی نظیر ما، باید بشریت نوع دوست و آزادخواه را علیه کل این اوضاع به میدان بکشیم. و تا چنین نشده، این بساط ادامه دارد.

انترناسیونال هفتگی شماره ۷۱

۲۳ شهریور ۱۳۸۰ - ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱

دنیای پس از ۱۱ سپتامبر

منصور حکمت

بخش اول: جنگ تروریست‌ها

دو قطب ارتجاعی

جنایت تروریستی هولناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علیه بشریت و کشتار هزاران نفر از مردم بی‌دفاع در آمریکا، جهان را در آستانه یکی از تاریک‌ترین و خونبارترین دوره‌های تاریخ معاصر قرار داده است. آنچه هیات حاکمه آمریکا به آن جنگ جهانی علیه تروریسم اطلاق می‌کند، در حقیقت ورود دنیا به فاز جدید و ویرانسازی در جنگ جهانی تروریست‌هاست.

در دو سوی این کشمکش ضد بشری، دو ورودی اصلی تروریسم بین‌المللی قرار گرفته‌اند که مهر خونین خود را به زندگی دو نسل از مردم جهان ما کوبیده‌اند. در یک قطب، عظیم‌ترین ماشین تروریسم دولتی و ارباب و باج خوری بین‌المللی ایستاده است. متشکل از هیات حاکمه و دولت آمریکا، تنها نیرویی که سلاح اتمی علیه انسان بکار برده و صدها هزار مردم بیخبر و بیگناه هیروشیما و ناکازاکی را در ظرف چند ثانیه خاکستر کرده است، میلیون‌ها نفر را در ویتنام بقتل رسانده و سرزمینشان را با بمباران شیمیایی برای سالها سوزانده و بیمصرف کرده است. ناتو و ائتلافهای دولتهای غربی که از عراق تا یوگسلاوی خانه و مدرسه و بیمارستان مردم را بر سرشان خراب کرده‌اند و نان و داروی میلیون‌ها کودک را گروگان گرفته‌اند. بورژوازی و دولت اسرائیل، که اشغال می‌کند، تصرف می‌کند، کشتار می‌کند، محروم می‌کند. اینها به اردوگاههای آوارگان بمب و راکت میزنند و به کودکان دهساله پناه گرفته در آغوش پدر و در صف مدرسه شلیک می‌کنند. از هیروشیما و ویتنام تا گرانا و عراق، از میدانهای تیرباران در اندونزی و شیلی تا قتلگاههای فلسطین،

کارنامه و پرونده این قطب جهانی تروریسم دولتی و قدر قدرتی امپریالیستی، عیان و غیر قابل انکار جلوی چشم جهانیان است.

در قطب مقابل، تروریسم اسلامی و جنبش ارتجاعی و کثیف اسلام سیاسی قرار گرفته است. اینها که زمانی خود دست پرورده و مخلوق آمریکا و غرب در جنگ سرد و ابزار سازماندهی ارتجاع بومی علیه چپ در جوامع خاورمیانه بوده‌اند، اکنون به یک قطب فعال تروریسم بین‌المللی و یک پای جنگ قدرت بورژوازی در خاورمیانه بدل شده‌اند. تاریخ ضد انسانی اسلام سیاسی، از ایران و افغانستان و پاکستان، تا الجزایر و فلسطین لیست طولی از نسل‌کشی‌ها و جنایات تکان‌دهنده را در بر می‌گیرد. از کشتارهای دولتی و شبه دولتی در ایران و افغانستان، تا جنایات روزمره گروه‌های ترور اسلامی در اسرائیل و الجزایر و قلب اروپا و آمریکا، از سرکوب خونین مخالفان فکری و سیاسی، تا حاکم کردن قوانین ارتجاعی و ضد بشری اسلامی بر مردم و بویژه بر زنان، از سر بریدن‌ها و دست‌بریدنیهای شرعی، تا بمب‌گذاری و قتل عام در اتوبوسها و کافه‌ها و دیسکوتک‌ها، اقلام کارنامه این مرتجعین است.

اکنون، قرار است این جدال صدها هزار و چه بسا میلیون‌ها نفر دیگر را، فردا در افغانستان و پس فردا در هر گوشه دیگر جهان، قربانی بگیرد. باید جلوی این ایستاد.

پروپاگاندا جنگی:

به موازات این صفبندی نظامی، صفبندی ایدئولوژیکی و تبلیغاتی دو اردوگاه را شاهدیم. شکافتن و در هم کوبیدن این دیوار تبلیغاتی و بیرون کشیدن حقیقت از پس موج عظیم ریاکاری و دروغ که که جهان را در کام خود فرو خواهد برد شرط اول سازماندهی یک

صف مستقل، از بشریت آزادیخواه، در برابر جنگ جهانی تروریست‌هاست. پرچم افراطیون در دو اردوگاه از دور پیدا و قابل تشخیص است. دنیای پیچیده امروز دیگر اقبال‌چندانی به این افکار نخراشیده نشان نمیدهد. پرچم چرخانی و جینگونیسیم آمریکایی و غربی، راسیسم، چرندیات "نبرد تمدنها" و نظایر اینها تنها در حاشیه‌ای در جامعه غربی نفوذ پیدا میکند. سران آمریکا و دولتها و مدیای غربی خود واقفند که این افکار و مواضع خام و بدوی نمیتواند چهارچوب ایدئولوژیکی و تبلیغاتی جدالی را بسازد که به آن پای گذاشته‌اند. در قطب مقابل نیز ایده جهاد اسلامی، خون ریختن بلاتبعیض چه در راه خدا و مکتب، چه برای "آزادی قدس" و رهایی سرزمین اسلام از چنگال صهیونیسم و امپریالیسم خونخوار جهانی، عمدتاً فقط در صفوف خود افراطیون و فعالین اسلام سیاسی برد دارد و توده مردم در جامعه امروزی در پهنه خاورمیانه را بسیج نمیکند. جدال تبلیغاتی و نبرد ایدئولوژیکی ناظر به کشمکش نظامی خونینی که در راه است نمیتواند بر این تیبیین‌های آشکارا افراطی، سکتاریستی و خام متکی شود. آنچه نهایتاً میتواند توده‌های وسیع مردم در غرب و در خاورمیانه را به کام این جنگ بکشد و در کنار طرفین این مخاصمه ارتجاعی قرار بدهد، این افکار بدوی نیست، بلکه تیبیینها و توجیهات به مراتب ظریف تری است که تا همینجا شاهد رشد سریع آن بوده‌ایم.

در فرمول غربی‌ها، علیرغم ژستهای ششلول‌بندانه بوش، "بشریت متمدن" در برابر آفت تروریسم قرار گرفته است. آمریکا رهبر این صف مدنیت تصویر میشود. هدف خنثی کردن تروریسم و به عدالت سپردن تروریست‌هاست. مساله ظاهراً به مراتب از حمله به عراق و بمباران بلگراد سر راست تر است. چه کسی میتواند بر "آمریکا" در سیاست نظامی

اش خرده بگیرد وقتی ۶۰۰۰ نفر از "مردمش" را با چنان قساوتی کشتند؟ چه چیز بدیهی‌تر اقدام نظامی دولت آمریکا برای کوبیدن این تروریسم و مصون کردن "شهروندانش"، و بلکه مردم جهان، از جنایات بعدی‌ای است که میتواند در راه باشد؟ برای حضور در باشگاه "بشریت متمدن" شرط قومی و نژادی و مذهبی نگذاشته‌اند. متقاضیان کفایت با هر رنگ و قیافه و دین و سابقه‌ای فقط فرم حمایت از آمریکا را پر کنند. پروپاگاندا جنگی این بار قرار نیست نژادی، قومی، مذهبی، و حتی سیاسی باشد. بحث حفظ جریان نفت، دفاع از دموکراسی در عربستان سعودی و پس دادن کویت به شیوخ نیست. اگر ارتش آمریکا بار دیگر برای تکرار آنچه پیش از این بارها کرده است زره به تن میکند، گویا برای دفاع از حق حیات است، دفاع از حق سفر، از حق منفجر نشدن انسانها در گوشه خانه و خیابانشان. جنایت ۱۱ سپتامبر، قوی‌ترین چهارچوب ایدئولوژیکی و تبلیغاتی تکنونی را برای دخالتگری نظامی آمریکا و ناتو در گوشه‌های دور دست جهان فراهم کرده است. در این لحظه جدا کردن توده وسیع مردم در غرب از سیاست نظامی هیات حاکمه این کشورها به یک کار هرکولی آگاه‌گرانه نیاز دارد. این موازنه فکری ممکن است با تحولات جدیدی بسرعت دگرگون شود، اما در این لحظه تز "جدال مدنیت با تروریسم"، کنترل افکار عمومی در غرب را کاملاً در دست سیاستمداران و مدیای غربی گذاشته است.

در قطب مقابل نیز چهارچوب نظری پیچیده و نسبتاً موثری در دفاع از اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی در حال شکل‌گیری است. کمتر کسی بخود جرأت میدهد از بخون کشیده شدن هزاران نفر در این جنایت آشکار دفاع کند. حتی جانوران حاکم بر ایران و افغانستان ناگزیرند کلامشان را تعدیل کنند. دفاع آشکار از اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی پرچم تبلیغاتی این قطب خواهد بود.

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر...

طرف اسلامی در جنگ تروریستها به یک تبیین و توجیه کارساز اما قدیمی از تروریسم متکی خواهد شد که یک رکن "ضد-امپریالیسم" خرده بورژوازی در جهان سوم و بویژه در خاورمیانه بوده است. ما ۷ سال قبل، در پی موجی از آدمکشی های اسلامی در اسرائیل و مصر و الجزایر، در ستون اول نشریه انترناسیونال صراحتاً این دفاع ارتجاعی از تروریسم را افشاء و محکوم کردیم. بیفایده نیست اگر آن نوشته کوتاه را اینجا نقل کنیم:

"موجی از آدمکشی های اسلامی، خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفته است، قربانیان این موج، عادی ترین مردم عادی اند. در مصر و الجزایر اتباع خارجی را اعم از کارگر و توریست و بازنشسته به گلوله میبندند و سر میبرند، صف کودکان دبستانی را با بمب کشتار میکنند، دختران جوانی را که از ازدواج اجباری سر باز زده باشند بخون میکشند. در تل آویو عابران بیخبر را از کودک و پیر و جوان در خیابان و اتوبوس به قتل میرسانند. و قهرمانانه، از اسرائیل تا الجزایر، به بشریت متحیر اطمینان خاطر میدهند که این "مبارزه مسلحانه" ادامه خواهد یافت.

زمانی بود که چپ سنتی و "ضد امپریالیست" خشونت‌های کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد غربی را اگر نه به دیده تحسین، لااقل به دیده اغماض مینگریست. ظلمی که به ملت‌های محروم و خلق‌های تحت ستم روا داشته میشد به زعم اینان این تروریسم را بعنوان عکس العملی مشروع توجیه میکرد. تروریسم گروه‌های فلسطینی، جریانات مسلمان و یا ارتش جمهوریخواه ایرلند، که قربانیانشان را بطرز روزافزونی مردم بی‌دفاع و بی‌خبر غیر نظامی تشکیل میدادند، نمونه های برجسته این تروریسم "مجاز" در دوره های قبل بودند.

کثیف علیه انسانیت کفایت میکند. این گانگستریسم اسلامی است و سرمنشاء آن رژیم حاکم در ایران است. تکلیف این جریان نیز در ایران یکسره خواهد شد. (م. حکمت، انترناسیونال ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴)

با بالا گرفتن این کشمکش و بویژه با حمله محتمل ارتش آمریکا و متحدیش به افغانستان، "دفاع ضد امپریالیستی" از جریان اسلامی و حتی توجیه اقدامات تروریستی آن با استناد به جنایات و سرکوبگری های آمریکا و اسرائیل میتواند بار دیگر در میان مردم و احزاب سیاسی خاورمیانه و همینطور در میان بخشهایی از چپ رادیکال سنتی و روشنفکری جوامع غربی جا باز کند. پناهاگاه عقیدتی اصلی گانگستریسم و ارتجاع اسلامی در این جنگ قدرت، نه شعارهای پوسیده و آشکارا ضد بشری مذهبی و اسلامی، بلکه این به اصطلاح "ضد امپریالیسم" ملی-مذهبی و خرده بورژوازی خواهد بود.

هیچ جنبش مردمی در برابر جنگ تروریستها نمیتواند بدون افشاء کردن و در هم شکستن این چهارچوب‌های عقیدتی و پروپاگاندا جنگی ریاکارانه در هر دوسوی این جدال ارتجاعی موفق شود.

جدال بر سر چیست

این از هر دو سو یک جنگ قدرت است. تروریسم یک واقعیت این کشمکش هست، اما این جدال، و جنگی که میرود شعله ور شود، بر سر تروریسم نیست. همه میدانند که ورود آمریکا به افغانستان و حتی دستگیری بن لادن سر سوزنی کمپین تروریستی ای را که از سوی جریان اسلامی غرب را تهدید میکند کاهش نخواهد داد و امنیت بیشتری برای ساکنین اروپا و آمریکا ببار نمیآورد. برعکس، حتی خطر را تشدید میکند. مساله فلسطین آن قلمرویی است که آمریکا و

جنبش اسلامی مستقیماً با هم رو در رو میشوند. اما این جدال به معنی اخص کلمه بر سر حل و فصل مساله فلسطین نیز نیست. سیاست اعلام شده آمریکا، یعنی یک جنگ نظامی "وسیع، ادامه دار و همه جانبه" آشکارا بر حدت هردو مساله، مساله فلسطین و مساله تروریسم اسلامی، می افزاید. نه فقط این، بلکه جنگ داخلی احتمالی در پاکستان با عواقب بسیار زیر و روکننده در منطقه و در سطح جهانی، و بحرانهای عمیق حکومتی در کشورهای فعلاً بظاهر باثبات خاورمیانه، میتواند از نتایج مقدماتی این سیاست نظامی باشد. این را خودشان بخوبی میدانند. اما برای آمریکا، مساله اصلی در این میان تثبیت و گسترش هژمونی و سلطه سیاسی و نظامی اش بر جهان بعنوان تنها ابرقدرت است. حل مساله فلسطین یا مبارزه با تروریسم اسلامی هدف این سیاست نیست. تحکیم و گسترش موقعیت جهانی آمریکا، در متن فشارها و نیز فرصتهایی که جنایت ۱۱ سپتامبر ایجاد کرده است هدف اصلی این سیاست است. برای اسلامیون نیز این یک جنگ قدرت است. نه مشقات مردم فلسطین، و نه ظلم‌های تاریخی غرب به شرق، منشأ این تروریسم نیست. جریان اسلامی برای بقاء و حفظ موقعیت رو به افول خود و نهایتاً برای گسترش موقعیت خود در ساختار قدرت بورژوازی در خاورمیانه تلاش میکند. تروریسم و دشمنی کور با هرچه رنگی از غرب و غربگرایی دارد سرمایه سیاسی اینها در جامعه و در میان مردمی است که آمریکا و اسرائیل را بدرست بعنوان عاملین اصلی بیحقوقی و محرومیت‌های خود میشناسد. صلح در خاورمیانه، تشکیل کشور فلسطین، تخفیف مشقات ملی و قومی و رفع تبعیضاتی که بر مردم فلسطین روا داشته میشود، ناقوس مرگ جنبش اسلامی در خاورمیانه را به صدا در میآورد. تروریسم ابزار اصلی جریان اسلامی برای عمیق تر کردن شکاف های ملی و قومی و مذهبی در خاورمیانه و زنده نگاهداشتن این کشمکش بعنوان سرمایه سیاسی و منشأ قدرتیگری

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر...

خویش است. اسلامیت ها، علیرغم فشار نظامی ای که از جانب آمریکا بر آنها وارد خواهد شد به استقبال این مواجهه خواهند رفت. برای شکل دادن یک جنبش مردمی مستقل در برابر این تقابل بیسابقه و مرگبار قطبهای نظامی و تروریستی بین المللی، باید حقایق این تحولات را از پس تبلیغات جنگی و توجیهات اردوگاههای متخاصم بیرون کشید و به میان مردم برد. این رویداد و سیاستی که آمریکا در پیش گرفته است، عواقب جهانی و منطقه ای مهمی دارد. سیمای سیاسی و فکری جهان را دستخوش تغییرات عمیقی میکند. سیاست در ایران از این تحولات بشدت تاثیر میپذیرد. لازم است به گره گاههای اصلی در این تحولات و رئوس یک سیاست اصولی کمونیستی بپردازیم.

(ادامه دارد)

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش دوم:

"جهان متمدن" کجاست؟

بربریت محتوم نیست

جنگ تروریستها میتواند آغاز یکی از خونبارترین دوره های تاریخ معاصر باشد. تا همینجا نفس در سینه صدها میلیون انسان حبس شده است. اما این دورنما محتوم نیست. صحنه به دو سوی این جدال محدود نیست. یک نیروی سوم، یک گول خفته، وجود دارد که میتواند ورق را برگرداند. این دوره میتواند، اگر این گول بیدار شود، سر آغاز تحولات مثبت و تحقق آرمانهایی در جهان باشد که بشریت در دهه های آخر قرن بیستم دیگر از آن قطع امید کرده بود. بوش و بلر و خامنه ای، آمریکا و ناتو و اسلام سیاسی،

دوشادوش مردم آمریکا ماتم زده میشوند و به اعتراض بلند میشوند. فهمیدن اینکه اکثریت مردم خاورمیانه، از اسلام سیاسی متنفرند، فهمیدن اینکه بخش بسیار وسیعی از مردم اروپای غربی و آمریکا از دست اجحافات دولت اسرائیل به تنگ آمده اند و با مردم محروم فلسطین سمپاتی حس میکنند، فهمیدن اینکه اکثریت این مردم خواهان لغو تحریم اقتصادی عراقند و قادرند خود را جای پدر و مادرهای دلسوخته عراقی بگذارند که کودکانشان را بیدارویی بکام مرگ میبرد، فهمیدن اینکه این توده وسیع مردم با شرف و با وجدان جهان در جنگ بوش و بن لادن، دوستان قدیمی و رقبای امروزی، با هیچیک نیستند، هوش زیادی نمیخواهد. این بشریت متمدن زیر آوار پروپاگانده و مغزشویی و ارباب در غرب و شرق به سکوت کشیده شده، اما بروشنی میشود دید که این مزخرفات را نپذیرفته است. این یک نیروی عظیم است. میتواند به میدان بیاید. بخاطر آینده بشریت، باید به میدان بیاید.

تمام دشواری کار اینجاست. به میدان آوردن این نیروی عظیم. در جنگ تروریستها خطوط نبرد تعریف شده است، صفوف تفکیک شده، منابع و نیروها بسیج شده اند، این یک رویارویی نظامی و سیاسی و دیپلماتیک وسیع است، اما علیرغم همه ابهامات، چهارچوب فکری و سیاسی این جنگ برای سردمداران هر دو اردوگاه روشن است. اما در اردوی ما، در اردوی بشریتی که باید جلوی این دورنمای هولناک بایستد، همه چیز مبهم است.

در این شک نیست که صف مقاومت در برابر جنگ تروریستها هم اکنون در کشورهای مختلف وسیعا شکل گرفته و فعال شده است. اما همانقدر که اسلامیت ها و

آمریکا به یک تنوری و استراتژی روشن، به یک تبیین واحد و کارساز، نیاز دارند، این جنبش مردمی هم به یک پرچم فکری و سیاسی و یک سلسله اصول استراتژیکی کارساز احتیاج دارد. جنبشهای سیاسی مختلف، بویژه در جناح چپ، خواهند کوشید به این مقاومت خط بدهند و رهبری آن را بدست بگیرند. سوال اینجاست که چه خطی به خود این "چپ" حاکم است.

در بخش قبل گفتیم که در کنار عقابهای هر دو قطب، میلیتاریستهای آمریکا و فاشیستهای اسلامی، دو روایت پیچیده تر و پخته تر و "محترمانه تر" نیز در دفاع از طرفین این کشمکش وجود دارد. در کنار میلیتاریسم آمریکا کسانی هستند که فرمول جنگ مدنیت با تروریسم را جار میزنند. در کنار آدمکشهای جنبش اسلامی، کسانی هستند که تروریسم اسلامی را با "ضد-امیرالیسم" ملی-مذهبی و جهان سومی رایج دهه هفتاد توجیه میکنند. هیچیک از این تبیین ها در جنبش مقاومت مردمی نفوذ جدی ای نخواهد یافت. احزاب و گروههای راست مرکز در غرب و تتمه چپ سنتی دانشجویی-روشنفکری دهه های قبل در غرب و شرق مشتری اصلی این فرمولهای رندانه تر در تبلیغات جنگی دو طرف خواهند بود. آنچه که در سطح نظری و سیاسی میتواند جنبش بالقوه مردم پیشرو جهان را به بیراهه بکشد، بنظر من موضع پاسیفیستی و تلاش عبث لیبرالی برای حفظ وضع موجود (صرف ممانعت از حمله آمریکا به افغانستان) و یا برگرداندن اوضاع به وضع موجود سابق (قبل از ۱۱ سپتامبر) است.

واقعه ۱۱ سپتامبر یک عمل جنون آمیز بیمقدمه انسانهایی بریده از متن جامعه نبود. همچنانکه اقدام نظامی قریب الوقوع آمریکا چنین نیست. جهان قبل از ۱۱ سپتامبر در یک نقطه تعادل نبود، بلکه در یک سیر تحول قهقراپی قرار داشت. معضلات اقتصادی و

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر...

اجتماعی و سیاسی مهمی در پس این رویدادها قرار دارد. این معضلات جهان را به این سو سوق داده است. این معضلات باید پاسخ بگیرد. ۱۱ سپتامبر گوشه ای از پاسخ اسلام سیاسی به این وضع است. همچنانکه سر کار گذاشتن طالبان، تخریب بغداد، گرسنگی دادن مردم عراق، خفه کردن مردم فلسطین، بمباران بلگراد و اکنون "جنگ طولانی با تروریسم" گوشه ای از پاسخ سران سرمایه در آمریکا و اروپا به این تضادهاست. جنبش مردمی در برابر چنین اوضاعی نمیتواند یک جنبش دعوت به آرامش و "حمله به افغانستان ممنوع" باشد. آرامش و حفظ وضع موجود نه فقط عملی نیست، نه فقط تخیلی است، بلکه عادلانه نیست، کارساز نیست. جنبش مقاومت مردمی در برابر جنگ تروریستها فقط میتواند حول پاسخهای اثباتی برای معضلات سیاسی و اقتصادی گرهی عصر ما و حول یک موضع فعال نه برای حفظ وضع موجود، بلکه برای تغییر وضع موجود، سازمان یابد. ما در قبال تمام معضلاتی که با این رویدادها به جلوی چشم آمده، مساله شمال و جنوب، مساله فلسطین، مساله عراق، مساله اسلام سیاسی، مساله افغانستان و ایران، مساله میلیتاریسم و قدر قدرتی آمریکا و ناتو در نظم نوین جهانی، مساله راسیسم، مساله قلعه اروپا و غیره دستور کار مستقل و پاسخهای مستقل خود را داشته ایم. این باید به دستور کار و پاسخهای جنبش مقاومت مردمی در برابر جنگ تروریستها تبدیل بشود. این فرق ماست با آرامش طالبان و پاسیفیستهایی که شکافها و تضادها و بی ثباتی دنیای قبل از ۱۱ سپتامبر را نمیبینند یا به آن بی تفاوتند. اگر ما قبل از همه این ماجراها دستوری برای تغییر جهان داشته ایم، مبنای یک موضعگیری اصولی در شرایط حاضر نیز باید دنبال کردن همان دستور کار در این شرایط جدید باشد. ما قصد نداریم افغانستان را زیر دست باند آدمکش طالبان باقی

خواهد گذاشت. اگر آینده ای بخواهد وجود داشته باشد، پیدایش یک خط مشی فعال، آزادیخواهانه و پیشرو در جلوی صف مردم است. این کار کمونیستهاست. کمونیستهای نوین، کمونیستهای مارکس. این کار ماست. در بخش بعد به رنوس اصلی یک خط مشی فعال در برابر جنگ تروریستها خواهیم پرداخت. اما لازم است به اختصار به فوری ترین مساله ای که این روزها مطرح است یعنی حمله قریب الوقوع آمریکا به افغانستان اشاره ای بکنم. ۹۹ درصد مردم جهان میدانند و میتوانند بروشنی توضیح بدهند که چرا حمله نظامی آمریکا به افغانستان و حتی دستگیری و یا کشتن بن لادن، که هدف اعلام شده این عملیات است و از نظر فنی بنظر بسیار نامحتمل میرسد، نه فقط خطرات تروریسم اسلامی علیه آمریکا و انگلستان را کاهش نمیدهد، بلکه ریسک عملیات بعدی را بشدت افزایش میدهد. کاملا مشهود است که خود دولتهای آمریکا و انگلستان به این مساله واقفند. تبیین رسمی غرب از مساله در چهارچوب تبیین های هالیوودی و جیمزباندی ای قرار میگیرد که ظاهرا اینها خوراندن آن به مردم را ساده تر و سریع تر ارزیابی میکنند. میلیونر و یا گانگستر دیوانه ای در گوشه پرتی از جهان قصد نابودی مدنیت را دارد، صدام، میلوسویچ، بن لادن، و قهرمانهای آمریکایی برای نجات بشریت عازم میشوند. اما تحلیلهای خودشان نشان میدهد که اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی یک مقر مرکزی و یک فرماندهی واحد و یک سازمان هرمی ندارد، یک حرکت بین المللی متشکل از سلولها و سازمانها و شبکه ها و محافل دولتی است که در یک سلسله روابط رسمی و غیر رسمی، بصورت یک جنبش زیر زمینی، با ابتکارات وسیع در سطح محلی، بهم بافته شده است. ورود به افغانستان برای غرب شروع یک کمپین نظامی و سیاسی وسیعتر است. دستگیری یا قتل بن لادن تبعاً این نتیجه را دارد که در صحنه داخلی آمریکا

از فوریت اقدامات نظامی بعدی کم کند و مصداقی برای "انتقام داخلی آمریکا را تا حمله تروریستی بعدی اسلاميون، و فقط تا اتموقع، آرام کند. این قدم کوچکی در یک حرکت سیاسی و نظامی وسیع تر در خاورمیانه است که دامنه نهایی آن هنوز اعلام نشده است. در تحلیل نهایی این یک زورآزمایی با اسلام سیاسی است. یعنی جنبش ارتجاعی ای که غرب خود در حاشیه جوامع خاورمیانه پیدا کرد و برای مقابله با چپ در سرمایه داری های نوظهور این کشورها و فشار به بلوک شرق به جلوی صحنه کشید. این زورآزمایی میتواند محدود بماند، اما بخصوص بدلیل خصلت غیر متمرکز و افراطی اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی، به احتمال قوی به یک تعیین تکلیف بنیادی تر خواهد کشید. اسلام سیاسی بدون حمایت غرب در خاورمیانه ماندنی نیست. تا همینجا بالاگرفتن نبرد سکولاریستها و اسلاميون در پاکستان و حال آمدن پیکر نیمه جان خاتميون در ایران و اوجگیری مجدد کشمکش جناحها، حاکی از این است که نبرد غرب با اسلام سیاسی میتواند چاشنی تغییرات جدی ای در تناسب قوای فراکسیونهای بورژوازی در این کشورها به زیان اسلاميون باشد. در قبال نفس حمله آمریکا به افغانستان چه میتوان گفت. آیا "دستها از افغانستان کوتاه!" یک موضع اصولی و پیشروست؟ مردم افغانستان و اپوزیسیون آن جز این بشما خواهند گفت. افق سقوط طالبان، یک باند آدمکش و دلال بزرگ مواد مخدر نیروهای سیاسی افغانستان را به تحرك خوشبینانه ای کشانده است. خواست سرنگونی طالبان یک خواست انسانی و پیشروست. نباید اجازه داد مخالفت درست و اصولی با میلیتاریسم آمریکا به رها کردن افغانستان زیر دست طالبان معنی شود. این یکی از نمونه های زنده ناکافی بودن و نادرست بودن آرامش طلبی و دفاع از وضع موجود است. مردم افغانستان یک عمر منتظر روز سقوط طالبان بوده اند. واقعیت اینست که آمریکا

دنیای پس از ۱۱ سپتامبر...

برای رهایی افغانستان وارد این کشور نمیشود. اینها طالبان را سرکار آورده اند. اینبار ممکن است تضعیفش کنند، اما بطور دوافکتو موجودیتش را بپذیرند. به مشرف قول داده اند حکومت بعدی افغانستان همچنان باب میل پاکستان باشد. فرار است جانورانی را بردارند و از همان قماش کسان دیگری را بگذارند. موضع اصولی شرکت دوشادوش اپوزیسیون پیشرو و مردم افغانستان برای سرنگونی طالبان در متن شرایط کنونی و برقراری یک دولت منتخب مردم در این کشور است. باید این را به غرب و آمریکا و سازمان ملل تحمیل کرد. هر نوع حمله نیروهای آمریکا و موئتلفین آن و به مردم غیر نظامی افغانستان و تخریب شهرها و روستاها و زیرساختها و وسایل مادی زندگی شان باید محکوم بشود. هر نوع بند و بست میان آمریکا و پاکستان و ایران و سایر دول برای حقنه کردن یک دارو دسته دیگر بر مردم افغانستان محکوم است. اما سرنگونی طالبان توسط ارتشهای خارجی بخودی خود محکوم نیست. طالبان یک دولت مشروع در افغانستان نیست. باید سرنگون بشود. مساله بر سر دولتی است که بجای آن مینشیند و تضمین آزادی و امکان عملی دخالت مردم افغانستان در تعیین نظام سیاسی این کشور.

(ادامه دارد)

دنیای پس از ۱۱ سپتامبر

بخش سوم:

افول اسلام سیاسی

در بیرون دو قطب تخاصم ارتجاعی امروز، میلیتاریسم آمریکا و دولتهای غربی در یکسو و اردوی اسلام سیاسی و گروههای ترور اسلامی در سوی

زبان را دارد که مردم را به یک فلج سیاسی دچار میکند. شرط جلوگیری از این مسابقه تروریستی و این موج انفجار و تخریب و کشتار جمعی که برایمان تدارک دیده اند دخالت نوده وسیع مردم، هم در اروپا و آمریکا و هم در خاورمیانه و کشورهای به اصطلاح جهان سوم در روندهای سیاسی ای است که در پس این رویدادها قرار دارد. دخالتی بر مبنای یک دستور کار فعال و اثباتی. در چنین صورتی، افق آینده مجبور نیست تیره باشد.

لازم است این روندها و واقعیات سیاسی را از زیر آوار تبلیغات جنگی بیرون بکشیم.

در پس تبلیغات رسمی: تروریسم و اسلام سیاسی

گمان نمیکنم هیچکس، حتی در خود ارتش آمریکا، این روایت را بپذیرد که جنایت ۱۱ سپتامبر کار گروهی فنانیگ بود که از فردی بنام اسامه بن لادن در افغانستان خط میگیرند که دشمنی شخصی و کوری با آمریکا و "روش زندگی" آمریکایی و "دموکراسی" دارد. رسانه های غربی مصرند که این حرکت "کار مسلمانان" نبود، که از "تعالیم قرآن" برخاسته بود. ژورنالیستهای کهنه کار کوشش میکنند که حتی المقدور پای مساله فلسطین و اسرائیل به میان کشیده نشود. میگویند هر نوع مرتبط کردن مساله فلسطین به این حمله تروریستی به معنای اذعان به اینست که این عمل در جلب توجه غرب به وضع فلسطینیان موثر واقع شده است. در نتیجه بجای اسلام سیاسی و اسرائیل، ما را به بن لادن و افغانستان حواله میدهند. جنگ آمریکا با طالبان در افغانستان یک واقعه بسیار مهم با نتایج دیرپایی در سطح منطقه و جهان است. این جنگ قطعا بر سرنوشت اسلام سیاسی و حتی مساله فلسطین تاثیر میگذارد. اما ربطی به یافتن و مجازات عاملان ۱۱ سپتامبر ندارد و حتی احتمال

اقدامات تروریستی علیه غرب را بسیار تشدید میکند. (به این بر میگردم). تروریسم اسلامی یک واقعیت دوران ماست. این تروریسم یک رکن اصلی استراتژی اسلام سیاسی است. اسلام سیاسی یک جنبش ارتجاعی در منطقه و اکنون در سطح جهانی است که از ظلم تاریخی اسرائیل و غرب علیه مردم عرب زبان و بطور مشخص علیه مردم فلسطین تغذیه میکند. بی کشوری مردم فلسطین و ستم دولت اسرائیل و متحدان غربی اش بر فلسطینیان یک منشاء اصلی انزجار از غرب و از آمریکا در خاورمیانه است.

مهم تر از این، وجود مساله فلسطین و پشتیبانی همیشگی آمریکا و غرب از اسرائیل در برابر اعراب چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن، یک شکاف عظیم اقتصادی، فرهنگی و روانشناسانه میان غرب با مردم خاورمیانه ایجاد کرده است. اما اینکه اسلام سیاسی بعنوان یک جنبش امکان پیدا میکند از این نارضایتی و شکاف سرمایه بسازد و از حاشیه جوامع خاورمیانه به متن جدال بر سر قدرت سیاسی پا بگذارد، دیگر مستقیما محصول خود آمریکا و غرب است. اسلام سیاسی بعنوان جنبش تبهکارانه ای با این دامنه وسیع قدرت، مخلوق آمریکا و غرب است. این هیولا را خود اینها ساختند و بجان مردم منطقه و امروز سراسر جهان انداختند. اسلام سیاسی ابزار غرب در جنگ سرد علیه شوروی و ابزار در هم شکستن جنبشها و انقلابات چپ و کارگری در کل کشورهای منطقه بود. این ابزاری بود که پس از بن بست حکومتهای ناسیونالیستی در خاورمیانه برای جلوگیری از قدرتگیری چپ به میدان آوردند. مساله فلسطین و وجود حکومتهای اسلامی در خاورمیانه ارکان تروریسم اسلامی است. و هر سیاست فعال و پیشرو مردمی برای مقابله با تروریسم اسلامی باید از همینجا شروع کند:

(۱) حل مساله فلسطین. باید این معضل تاریخی حل بشود. مردم فلسطین باید کشور مستقل خود را داشته باشند. باید آمریکا و دولتهای

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر...

غربی را ناگزیر کرد از حمایت یکجانبه خود از اسرائیل دست بردارند. باید اسرائیل را وادار کنند صلح و استقلال فلسطین را بپذیرد. حل مساله فلسطین مهم ترین رکن مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است و جزء اصلی یک دستور کار پیشرو و فعال در قبال اوضاع کنونی است.

۲) غرب باید از حمایت ارتجاعی اش از دولتهای اسلامی و واپسگرا و از احزاب جنبش اسلامی در خاورمیانه دست بردارد. بدون حمایت غرب رژیم اسلامی ایران سرکار نیامد و سر کار نمی ماند. بدون حمایت غرب نظامهای برده داری و شیوخ متفرقه در عربستان و امیرنشین های ریز و درشت سر کار نمی مانند. بدون حمایت غرب نه فقط طالبان، بلکه دستجات قبلی مجاهدین مسلمان، نمیتوانستند افغانستان را به صحنه یک تراژدی انسانی عظیم تبدیل کنند. همین امروز نیز در صورت قطع این حمایت سیاسی و نظامی و دیپلماتیک غرب از جنبش اسلامی، مردم منطقه بسرعت این حکومتها را بزیر میکشند. خواست سرنگونی حکومتهای اسلامی و جلوگیری از بند و بست آمریکا و دولتهای غربی با این حکومتها باید یک جزء مهم دیگر در پلاتنوم ضد تروریستی هر جنبش پیشرو مردمی باشد.

۳) محاصره اقتصادی عراق باید خاتمه یابد. مشقات مردم عراق در اذهان مردم منطقه به یک مساله فلسطین دوم تبدیل شده است. سند زنده تروریسم آمریکایی و غربی در خاورمیانه. این محاصره اقتصادی بعلاوه بر عمر حکومت ارتجاعی عراق افزوده است و مردم محروم عراق را از صحنه مبارزه سیاسی به یک جنگ هر روزه برای بقای فیزیکی عقب رانده است. مبارزه برای لغو محاصره اقتصادی عراق یک رکن دیگر پلاتنوم پیشرو علیه تروریسم اسلامی است.

۴) باید فعالانه به دفاع از سکولاریسم در کشورهای مسلمان نشین و در محیطهای اجتماعی اسلامی و اسلام زده در خود کشورهای غربی برخاست. تفکر عقب مانده نسبیست فرهنگی و کوتاهی در دفاع از حقوق مدنی و انسانی مردم و بویژه زنان در این کشورها و محیطها، دست اسلام سیاسی را برای ارباب مردم و تحریک جوانان باز گذاشته است. باید جهانشمولی حقوق بشر و حقوق مدنی انسانها اصل قرار بگیرد و هر نوع سازش با دین و حاکمیت ارتجاعی دین به زیان حقوق بشر محکوم شود.

5

تروریسم اسلامی یک واقعیت است. تروریسم کار مسلمانها نیست، اما سیاست رسمی یک جنبش اسلامی هست. این یک جنبش توخالی و ساخته دست غرب در متن جنگ سرد و در جدال آنتی کمونیستی با کارگران و آزادیخواهان خاورمیانه است. این جنبش سست و ضعیف است. نفوذ سیاسی و معنوی جدی ای در کشورهای بزرگتر در منطقه ندارد. از واقعیات اجتماعی منطقه عقب است. بدون حمایت غرب، اسلام سیاسی از سوسیالیسم و سکولاریسم در منطقه شکست میخورد. در ایران، که نظیر فلسطین، یکی از مهم ترین عرصه های تعیین تکلیف با اسلام سیاسی است، افول و سرنگونی اسلام سیاسی هم اکنون آغاز شده است.

در بخش بعد:

* جنگ آمریکا در منطقه، که اکنون از افغانستان شروع شده است، جنگی علیه تروریسم نیست، زیرا نه فقط به هیچیک از ملزومات مبارزه با تروریسم اسلامی که فوقا شمرده پاسخ نمیدهد بلکه حتی بر بخشی از خود جریان اسلامی تکیه میکند. با

اینحال بنظر من آمریکا وارد جدال با اسلام سیاسی شده است. این یک جنگ قدرت است. این کشمکش منطقا به تضعیف اسلام سیاسی منجر میشود. اما هدف غرب حذف اسلام سیاسی نیست، بلکه تضعیف آن، مطیع کردن آن و ایجاد یک تجدید آرایش در صفوف آن برای ساختن یک نقطه تعادل جدید است. جنگ در افغانستان بر سر تجدید تعریف رابطه غرب با اسلام سیاسی است. ما باید این چهارچوب و این سازش جدید را بشکنیم و سیاست مستقل خود را برای خلاصی منطقه از این نیروی ارتجاعی را در این شرایط جدید فعالانه تر دنبال کنیم.

* موضع پاسیفیستی، این کشمکش جدید میان غرب با اسلام سیاسی را نمیبیند، اهمیت آن را چه برای مردمی که قربانی این جنبش ارتجاعی بوده اند و چه در سیر تحولات سیاسی آتی جهان برسمیت نمیشناسد و خود را نسبت به آن بی وظیفه میداند. باید نقد این موضع آرامش طلبانه و محافظه کارانه را بدون جنبش مقاومت مردمی علیه ترور و میلیتاریسم برد.

* بدلیل ابعاد و جوانب جهانی و تاریخی این کشمکش، مشخصات ایدئولوژیکی و روحی مردم جهان امروز بویژه در غرب بسیار با دوران حمله به عراق و حتی دوران حمله به یوگسلاوی متفاوت است. با روی آوری وسیعتر مردم به سیاست و مبارزه مدنی، میلیتاریسم آمریکا از این کشمکش از نظر سیاسی ضعیف تر بیرون خواهد آمد. کشمکش جاری، که خود بر سر گوشه هایی از نظم نوین جهانی پس از سقوط شوروی است، میتواند در صورت دخالت عنصر پیشرو، کل این محبت و نفس مساله ابرقدرتی و قلدری نظامی آمریکا را در سطح اجتماعی به نقد بکشد. و این از نقطه نظر امر آزادی و برابری در یک مقیاس جهانی مبحثی به مراتب مهم تر از سرنوشت

اسلام سیاسی است.

(ادامه دارد)

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش چهارم:

پس از افغانستان

افغانستان: جنگ یا تروریسم هوایی؟

در افغانستان جنگی در جریان نیست. منطقا جنگ حداقل به دو طرف نیاز دارد. آنچه فعلا در جریان است، بمباران افغانستان توسط آمریکاست. در این تاکتیک نویافته تک ابر قدرت جهان و کلانتر خود گمارده بین المللی، ترور و ارباب در یک مقیاس میلیونی رسما جای جنگ نشسته است. پس از ویتنام، دیگر قرار شده است جامعه آمریکا شاهد بازگشت کیسه های حاوی جنازه سربازان اعزامی به جبهه های دوردست نباشد. و بهای این را اکنون باید غیر نظامیان در آن کشوری بپردازند که از بخت بد در تزه های دکنتر استرنج لاو های شورای امنیت ملی و وزارت خارجه آمریکا عجالنا پایگاه و مامن دشمن شریر آمریکا و رهبر جدید "امپراطوری شر" تعریف شده است. تلفاتی که ارتش آمریکا نمیدهد را صد باره از مردم غیر نظامی بیخبری میگیرند که در یک کشور معمولا فقیر و حاشیه ای جهان دارند بزور ناشناسان را در میاورند. یک روز قرعه بنام مردم عراق میخورد، یک روز یوگسلاوی، یک روز لیبی و یک روز افغانستان. در تاریکی شب از ارتفاعات چند ده هزار متری و از کشتی ها و زیردریایی ها در پس امواج اقیانوسهای دور، دهها هزار تن بمب و موشک بر شهرهای مردم میریزند. با افتخار اعلام میکنند که کشور مقابل را "با بمب به عصر حجر برمیگردانیم"، با

دنیای پس از ۱۱ سپتامبر...

اینحال مصرند که بمبهای "تیزهوش" آمریکایی فقط به گناهکاران اصابت میکند. هدف ارباب است. ارباب کل جامعه. حاکم کردن ترس، ترس از مرگ، از آوارگی، از انهدام هر نشانی از مدنیت، تا جایی که جامعه فلج شود. مقاومت غیر ممکن شود. ارتش زمینی آمریکا، اکنون فقط یک سگ شکاری است که باید پس از ختم تیراندازی ها و فروکش کردن گرد و خاک ها و همه‌ها ها برود و شکار بیجان را بیاورد.

اعلام جنگ هیچکس، حتی آمریکا و غرب، به طالبان را نمیتوان محکوم کرد. طالبان باید برود و نهایتاً باید با قهر و با عمل نظامی برود. دشمنی غرب با طالبان به دوستی تاکتونی شان ترجیح دارد. کسی جلوی برچیده شدن بساط آدمکشهایی که خود غرب سر کار آورده است را نمیگیرد. اما میان جنگ و ترور تفاوت هست. اعمال آمریکا و انگلستان در افغانستان تروریستی است. بمباران شهرها و مناطق مسکونی افغانستان باید محکوم و متوقف بشود. اساطیر بی سر و ته پیرامون توان نظامی طالبان و تاریخ به زانو درآمدن ابرقدرتها در افغانستان به تداوم این شیوه تروریستی خدمت میکند. مجاهدین افغان در جنگ با شوروی نیروی جلوی صحنه آمریکا و غرب بودند. طالبان یک باند گانگستری جنایت و تولید و توزیع مواد مخدر است که خود غرب به کمک پاکستان و عربستان ساخته است. میتواند کلیدش را خاموش کنند و چند هفته ای برچندند. اما تروریسم هوایی امن تر است، چشمگیر تر است، برای مردم ناخوشنود جهان عبرت آموز تر است، ابرقدرتانه تر است. جلوی این شیوه ضد انسانی باید ایستاد.

از طالبان تا اسلام سیاسی

عملیات آمریکا و انگلستان در افغانستان، حتی اگر به سقوط

میتواند صحنه یک عملیات بزرگ نظامی باشد. افغانستان تنها میدان ممکن برای "انتقام آمریکا" در ابعاد نظامی وسیع و مهیبی است که هیات حاکمه این کشور وعده میدهد. بیرون افغانستان چنین هدف نظامی قابل تعریف و قابل تعرضی وجود ندارد. و تازه اینجا هم سران غرب از نبود ساختمانهای به اندازه کافی مرتفع و پلهای به اندازه کافی بزرگ برای نابود کردن شکوه میکنند.

ثانیا، همانطور که در بخش قبل گفتم، آنچه در پس کشمکش با طالبان و بن لادن در افغانستان قرار است تعیین تکلیف شود، رابطه و تناسب قوای آمریکا و غرب با اسلام سیاسی است. "جنگ طولانی علیه تروریسم" اسم رمز یک زورآزمایی با اسلام سیاسی است. یک جنگ قدرت که از نظر آمریکا باید برای تعریف مشخصات پابرجاتر یک نظم نوین جهانی پس از سقوط شوروی دیر یا زود انجام بشود. اسلام سیاسی، یک محصول فرعی جنگ سرد، پس از سقوط شوروی بعنوان یک کمپ بورژوایی مدعی قدرت در کشورهای خاورمیانه و در محیطهای "اسلامی" در خود جوامع غربی قد علم کرده است. این جریان در بخشی از جهان و در کشورهای فوق العاده مهمی نظیر ایران و پاکستان، یا رسماً در قدرت است و یا اهرم های سیاسی زیادی دارد. یک گوشه جدال بر سر آینده فلسطین و اسرائیل است. در جمهوری های پیشین شوروی، در یک قدمی زردخانه های اتمی، موش میدواند. در خود غرب، به لطف پول عربستان و سوبسید دولتی و ایدئولوژی منحنی نسبت فرهنگی، جوانان در محیطهای اسلام زده را کرور کرور عضو میگیرد. از نظر غرب این اسلام سیاسی دیگر جریان دست نشانده و عروسکی ای نیست که قرار بود در محاصره شوروی نقش داشته باشد، جلوی قدرت چپ در انقلاب ضد سلطنتی ایران را بگیرد و برای عرفات و ناسیونالیسم عرب مزاحمت

درست کند. اکنون این پدیده داعیه های بیشتری دارد. از زیر سایه غرب بیرون آمده است. و در ۱۱ سپتامبر، از نظر آمریکا، اسلام سیاسی یک گام زیادی برداشت. حمله تروریستی در این ابعاد در قلب آمریکا، کلید این زورآزمایی اجتناب ناپذیر را زد. این رویدادها در اساس دقایق و مراحل از یک جنگ قدرت میان آمریکا و غرب با اسلام سیاسی است. از نظر آمریکا این نبردی است با دولتهای اسلامی، احزاب اسلامی و کل جنبش اسلام سیاسی. طالبان، ضعیف ترین و ضربه پذیرترین و پوک ترین نماد قدرت اسلام سیاسی در خاورمیانه و لاجرم از نظر آمریکا مناسب ترین نقطه ورود به این جنگ قدرت همه جانبه است. پیروزی آمریکا در افغانستان از نظر نظامی و عملی، دست به بنیادهای قدرت اسلام سیاسی نمیزند. این را میدانند. کانونهای اصلی قدرت در درجه اول در ایران، عربستان، و در سازمانهای اسلامی در مصر و لبنان و فلسطین است. اما این جنگ قدرت است، جنگ مرگ و زندگی نیست. افغانستان تنها میدانی است که بطور واقعی، لاقفل در چهارچوب کنونی جهان، یک تقابل نظامی میان آمریکا و اسلام سیاسی ممکن است. تنها میدانی است که "جنگ طولانی علیه تروریسم" میتواند با یک اقدام نظامی چشمگیر و زودفراجم آغاز شود بی آنکه همه چیز بیکباره بهم بریزد.

این کشمکشی سیاسی است

"جنگ طولانی با تروریسم"، یعنی جنگ قدرت آمریکا با اسلام سیاسی، پس از افغانستان ماهیتا کشمکشی سیاسی خواهد بود، حای اگر طرفین در مقطعی دست به اقدامات نظامی موضعی و عملیات تروریستی علیه یکدیگر بزنند. هدف این جنگ از جانب آمریکا حذف اسلام سیاسی نیست. برخلاف احسنت گویی های تبلیغی دوم خردادی ها این جناب خاتمی و سیاست مدبرانه اش نبود که "ایران را از بمباران نجات داد". حمله به ایران و چنین بمبارانی

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر...

آزادخواهانه و سکولاریستی در منطقه در این شرایط جدید مستقل از طرحهای غرب به جلوی صحنه میآیند. برای مثال بنظر من اسلام سیاسی در ایران سرنگون میشود، نه از آن رو که غرب در این رویارویی اخیر چنین تمایل یا جهتی دارد، بلکه از آنجا که در متن و به موازات این کشمکش جدید مردم ایران و در راس آنها کمونیسم کارگری حکومت اسلامی را بزیر میکشند. شکست جمهوری اسلامی بزگترین ضربه بر پیکر اسلام سیاسی خواهد بود. اگر حل مساله فلسطین شرط از بین رفتن زمینه های سیاسی و فکری و فرهنگی رشد اسلام سیاسی در خاورمیانه و در سطح جهانی است، شکست جمهوری اسلامی شرط در هم کوبیده شدن آن بعنوان یک جنبش مدعی قدرت در خاورمیانه است. بدون جمهوری اسلامی ایران، اسلام سیاسی در مقیاس خاورمیانه به یک جریان اپوزیسیون بی افق و بی آینده تبدیل میشود.

(ادامه دارد)

منصور حکمت

رویارویی غرب با اسلام سیاسی به تضعیف جنبش اسلامی و احزاب و دولتهای این جنبش منجر میشود. اما این کشمکش در یک صحنه خالی صورت نمیگیرد. خاورمیانه، همچنان که خود غرب، صحنه جدال جنبشهای اجتماعی ای است که مقدم بر این کشمکش بورژوازی غرب با اسلام سیاسی وجود داشته اند و روند سیاسی در جوامع مختلف را شکل داده اند. جدال غرب با اسلام سیاسی، با همه اهمیتی که دارد، نیروی محرکه و موتور پیشبرنده تاریخ در این جوامع نیست، برعکس، خود در متن این تاریخ قرار میگیرد و معنی میشود. جدال بر سر تعیین نظم نوین جهانی بازیگران مهم تری دارد. طبقات اجتماعی و جنبشهای سیاسی آنها چه در غرب و چه در خاورمیانه، بر سر آینده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهان صفتبندی کرده اند. این جنبشها هستند که مستقل از خواست سران و سیاستمداران غربی و زعمای اسلام سیاسی، جهت نهایی این روندها را تعیین خواهند کرد.

بطور مشخص، تا آنجا که به خاورمیانه مربوط میشود، حتی اگر غرب خواهان عقب نشینی جزئی اسلام سیاسی و تعریف مبانی یک همزیستی جدید با آن باشد، جنبشهای سوسیالیستی و

قدرت در خاورمیانه، با یک دامنه عمل جهانی، برای تعریف یک موازنه سیاسی و ترسیم قلمروهای نفوذ و هژمونی خویش. غرب در پی ایجاد دموکراسی های غربی در خاورمیانه نیست. آمریکا و پاکستان و ایران و طیف وسیع مرتجعین در منطقه دارند از هم اکنون برای تحمیل یک حکومت استبدادی و عقب مانده دیگر بر مردم افغانستان با هم بند و بست میکنند. ایران و عربستان و پاکستان و شیخ نشین های خلیج، این مرتجع ترین رژیمهای جهان امروز، متحدین رسمی و عملی غرب در این کشمکش اند. حتی در صورت سقوط دولتهای اسلامی، آلترناتیو حکومتی مورد نظر غرب در منطقه احزاب راست ارتجاعی و نظامهای پلیسی و نظامی خواهد بود.

آمریکا تاریخ را نمیسازد

اما غرب آینده این روند را تعیین نمیکند. سیاست کنونی و اقدامات آمریکا چهارچوبهای سیاسی موجود در خاورمیانه را خواه ناخواه بهم میریزد، اما مناسبات آلترناتیوی که شکل خواهد گرفت را نیروهای دیگری تعیین خواهند کرد. در این شک نیست که

اساسا در دستور غرب نیست. این تصور که پس از افغانستان آمریکا یکی پس از دیگری با کشورهایی که زمانی تروریست خوانده است وارد جنگ میشود فوق العاده سطحی است. هدف غرب در این زورآزمایی نه نابودی اسلام سیاسی و یا حتی لزوما سرنگونی دول اسلامی، بلکه قبولاندن هژمونی سیاسی اش به جنبش اسلامی و تعیین مقررات بازی است. از نظر آمریکا این جنبش باید حدود خود را بشناسد. باید قلمرو عملیاتی خودش را به منطقه محدود کند، مکان خویش و جایگاه ویژه آمریکا را بفهمد. نه فقط دولتهای اسلامی میتوانند سر کار باشند، بلکه حتی تروریسم هم مجاز است، مشروط بر اینکه قربانی این تروریسم کمونیستها و چپها در ایران و افغانستان و پاکستان و ترکیه باشند. اما حمله در خاک خود آمریکا دیگر غلط زیادی است. آمریکا میخواهد این درس و این موازنه را به خاورمیانه ببرد.

این یک جنگ قدرت است و نه یک کشمکش بر سر اسلام، لیبرالیسم، دموکراسی غربی، آزادی، مدنیت، امنیت یا تروریسم. این نبردی است میان ابر قدرت آمریکا با یک جنبش سیاسی مدعی

خاورمیانه، همچنان که خود غرب، صحنه جدال جنبشهای اجتماعی ای است که مقدم بر این کشمکش بورژوازی غرب با اسلام سیاسی وجود داشته اند و روند سیاسی در جوامع مختلف را شکل داده اند. جدال غرب با اسلام سیاسی، با همه اهمیتی که دارد، نیروی محرکه و موتور پیشبرنده تاریخ در این جوامع نیست، برعکس، خود در متن این تاریخ قرار میگیرد و معنی میشود. جدال بر سر تعیین نظم نوین جهانی بازیگران مهم تری دارد. طبقات اجتماعی و جنبشهای سیاسی آنها چه در غرب و چه در خاورمیانه، بر سر آینده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهان صفتبندی کرده اند. این جنبشها هستند که مستقل از خواست سران و سیاستمداران غربی و زعمای اسلام سیاسی، جهت نهایی این روندها را تعیین خواهند کرد.

غرب در پی ایجاد دموکراسی های غربی در خاورمیانه نیست. آمریکا و پاکستان و ایران و طیف وسیع مرتجعین در منطقه دارند از هم اکنون برای تحمیل یک حکومت استبدادی و عقب مانده دیگر بر مردم افغانستان با هم بند و بست میکنند. ایران و عربستان و پاکستان و شیخ نشین های خلیج، این مرتجع ترین رژیمهای جهان امروز، متحدین رسمی و عملی غرب در این کشمکش اند. حتی در صورت سقوط دولتهای اسلامی، آلترناتیو حکومتی مورد نظر غرب در منطقه احزاب راست ارتجاعی و نظامهای پلیسی و نظامی خواهد بود.

پایان دادن به تروریسم کار ماست!

پایان دادن به تروریسم کار ماست. کار مایی که برای برابری حقوق و حرمت انسانها و به کرسی نشاندن ارزش آنها تلاش میکنیم. تروریسم دولتی را با بزیر کشیدن دولتهای تروریست باید خاتمه دارد. تروریسم غیر دولتی را باید با پایان دادن به مشقات و تبعیضات و استثمار و اختناق که انسانها را به استیصال سوق میدهد و قربانی جریانات و سازمانهای مرتجع ضد بشری میکند، از بین برد. با افشای مذهب، قوم پرستی، نژاد پرستی و هر ایدئولوژی منحطی که برای انسان احترام قائل نیست. پاسخ ما مبارزه برای ایجاد جوامع باز و آزاد و برابر است که در آن آدمیزاد و جان و حرمت و آسایشش ارزش داشته باشد. حزب کمونیست کارگری و احزابی نظیر ما، با هردو سوی این مسابقه تروریسم مقابله میکنند. با دولتهای مرتجع و با جنبشها و احزاب مرتجع. اما فعلا چهره جهان را آنها ترسیم میکنند. ما و احزابی نظیر ما، باید بشریت نועدوست و آزادیخواه را علیه کل این اوضاع به میدان بکشیم. و تا چنین نشده، این بساط ادامه دارد.

برنامه های تلویزیونی

برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران

یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ و ۵:۳۰ بعد از ظهر

دوشنبه: ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر

در تلویزیون کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم.

لطفا روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

خوانندگان گرامی نشریه یک دنیای بهتر

فعالین و دوستداران حزب!

این شماره نشریه و دیدگاههای منصور حکمت در باره واقعه 11 سپتامبر را در حد امکان و وسیعا تکثیر و توزیع کنید!

با نشریه یک دنیای بهتر همکاری کنید!
نظرات، پیشنهادات، انتقادات و سوالات
خود را با ما در میان بگذارید!

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیست و سوسیالیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/> <http://www.m-hekmat.com/>

از سایت و وبلاک حزب دیدن کنید؛

www.for-abetterworld.com

<http://for-abetterworld.blogfa.com>

یک دنیای بهتر

برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری را
بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!